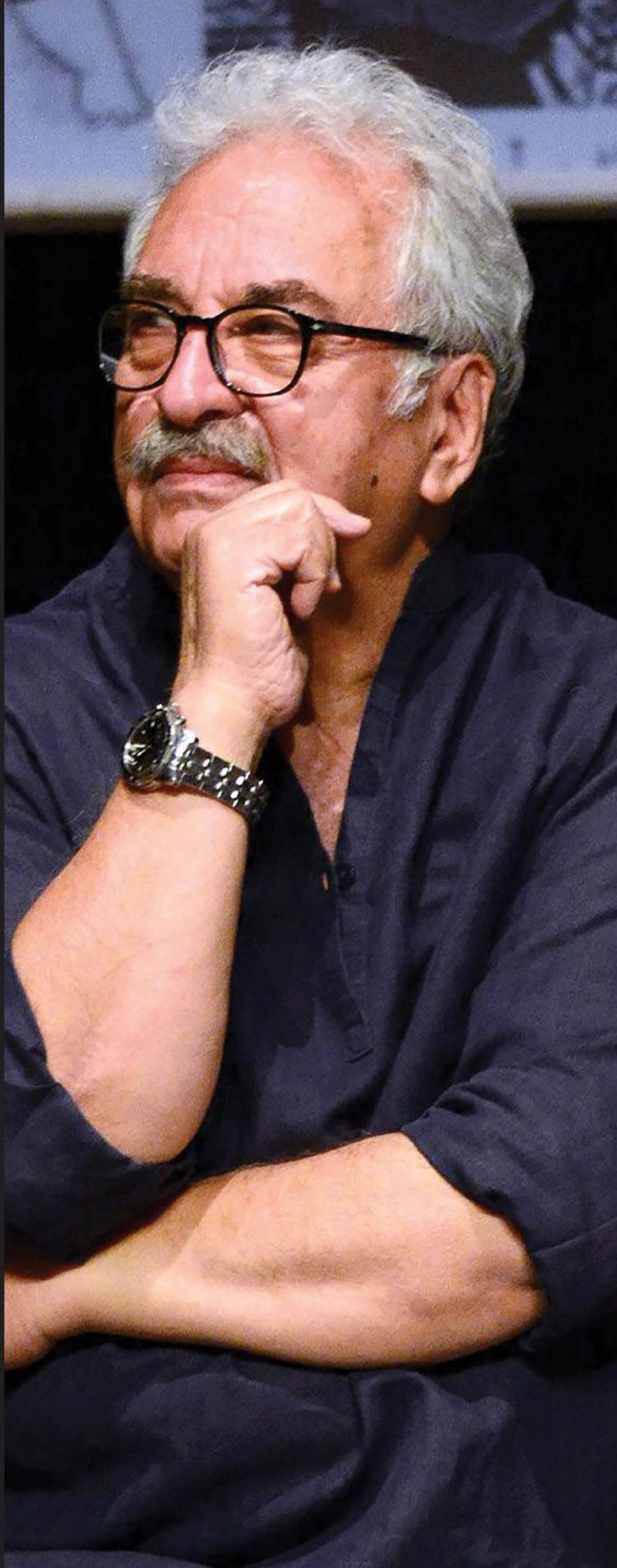


پرواز به دهه شصت با شازده «امیر کبیر»

اواسط دهه ۱۳۶۰ خورشیدی و در بحبوحه جنگ تحمیلی، تلویزیون ایران وظیفه دشواری بر عهده داشت. شاید حفظ روحیه مردم در کشاکش نبرد با متجاوزان، یکی از رسالت‌های عمده سیمادری آن روزگار محسوب می‌شد. مجموعه‌های تلویزیونی مانند گلری مانند «سرمداران»، «هزار داستان» و «سلطان و شبان» جملگی از آثار تولیدی اواسط دهه ۶۰ محسوب می‌شوند. ژانر کم‌دی نیز در این برهه از نگاه تولیدکنندگان دور نماند. شاید «حسام الدوله بی‌خبر» به کارگردانی جواد اصفافی که خود او نیز در نقش اول این سریال ظاهر شد، معروف‌ترین مجموعه تلویزیونی آن سال‌ها باشد اما پیش از این سریال و در زمستان ۱۳۶۲ مجموعه دیگری با عنوان «مخمصه» به کارگردانی زنده‌نماد فرهاد مجدآبادی تهیه شد و نوروز ۱۳۶۳ از شبکه اول سیماروی آنتن رفت. «مخمصه» سر آغاز تولید سریال‌های نوروزی در سیمای ایران به حساب می‌آید. حضور موفق سعید امیر سلیمانی در نقش «شهریاری»، شخصیت اول داستان یکی از نکات برجسته این سریال بود. ضمن اینکه کمند امیر سلیمانی، دختر او نیز برای نخستین بار در این مجموعه تلویزیونی مقبل دور بین قرار گرفت. این مجموعه روایت‌گر داستانی خطی بود اما از آنجا که «مخمصه» ابتدا به صورت تئاتر در تماشاخانه سنگلج اجرا شده بود، برخی پلان‌هایش شباهت عجیبی به سن‌تئاتر داشتند. این مجموعه داستان کارمند یکی از ادارات دولتی در دهه ۱۳۵۰ است که از اهالی «رحمت آباد» مقداری وجه برای تجهیز این محله به آب لوله‌کشی می‌گیرد اما با آن پول برای گذران زندگی‌اش خود و بیکانی فرسوده می‌خرد و... هادی مرزبان، که در این سریال نقش رئیس «شهریاری» شخصیت اول این مجموعه را بازی کرد، پس از حدود ۴۰ سال خاطرات جالبی از تولید این سریال دارد که اگر گفت‌وگوی روزنامه صبا با او را در ادامه بخوانید، به یقین برای شما نیز خالی از لطف نیست.

یاسر سماوات
گفت و گو



آقای مرزبان این روزها سریال «مخمصه» از شبکه آی فیلم روی آنتن می‌رود. مجموعه‌ای که حدود ۴۰ سال پیش در آن نقش آفرینی کردید. این مجموعه را دوباره تماشای کنید؟
بله البته طی چند روز اخیر موفق به دنبال کردن آن نشدم. هر چند همه داستان‌های رامی دانم اما تماشای این مجموعه به قول شما بعد از این همه سال واقعاً نوستالژی بسیار جالبی برای ماست. امیدوارم تکرار سریال «مخمصه» به پایان نرسیده باشد. اگر اشتباه نکنم ساعت ۱۹ از شبکه آی فیلم بخش دارد.

اکثر صحنه‌های سریال در فضاهای بسته و محدود فیلمبرداری شده‌اند. این نظر کل‌گر دان بود یا به دلیل محدودیت امکانات فیلمبرداری مجبور شدید به این صورت کار کنید؟
محدودیت که همیشه بود اما در بازه «مخمصه» و نوع فیلمبرداری و صحنه‌هایش باید به این نکته توجه کرد که این سریال پیش از آن که در سیمادری تولید شود، تئاتری بود که در تماشاخانه سنگلج به کارگردانی زنده‌نماد فرهاد مجدآبادی روی سن رفته بود. پس از پایان اجرای این نمایش، مرحوم مجدآبادی یک روز با عوامل نمایش از جمله من تماس گرفت و گفت قرار است «مخمصه» به صورت سریال از شبکه اول سیمادری بخش شود. پس این که شما می‌گویید و به آن دقت هم داشتید، می‌شود تعریف نوعی از تولیدات سیمادری آن را با نام تله‌تئاتر می‌شناسند.

«مخمصه» یکی از نخستین آثار طنز در سیمای ایران پس از انقلاب محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد آن روزها بر داختن به این ژانر با توجه به حال و هوای جامعه کار دشواری بوده باشد...
همینطور است البته مجموعه‌های طنزی که همزمان و بعد از آن هم ساخته شدند اتفاقاً با استقبال مواجه شدند. بر نامه‌ای مانند «صبح جمعه با شما» که از رادبو بخش می‌شد ملاحظاتی که ملاحظاتی داشت که با استقبال مواجه شد. مدتی بعد از سریال «مخمصه»، مجموعه تلویزیونی دیگری را هم با نام «گلش‌های مادر بزرگ» کار کردم که آن هم به طنز پایه قول شما کم‌دی به‌پلو می‌زند. آن مجموعه هم با استقبال خوبی مواجه شد. به هر حال این رویداد در دهه ۱۳۶۰ موفق بود.

از ساخت سریال «مخمصه» خاطرهای هم دارید؟
بله، همینطور که می‌دانید این سریال در زمستان تولید شد. سال ۶۲ هم تهران زمستان بسیار سردی را پشت سر گذاشت. خاطر م‌است یکی از سگتس‌ها را ایاید در لوکیشنی نزدیک بوسف‌آباد می‌گرفتم. کل‌طول کشید و بعد از نیمه شب، بر ف‌شدیدی هم می‌بارد. آن موقع که موبایل و اسنپ و این چیزها نبود و بجه‌های پشت‌صحنه و ب‌رگرها و همه عوامل، برای بازگشت به خله دجل مشکل شدند. از آنجا که خله ما بوسف‌آباد بود و می‌توانستیم پس از مدتی بیاد روی به آنجا برسیم، من به بچه‌ها گفتم همه مهمان من ایباید امشب برویم منزل ما. خلاصه پس از مدتی تعارف بچه‌ها قبول کردند و من هم به اتفاق خانم کابلی (فرزانه کابلی همسر هادی مرزبان که در سریال مخمصه هم بازی می‌کرد) جلوی همه راه افتادیم. بر ف و سرماهمه را اذیت می‌کرد اما بچه‌ها خوشحال بودند که ملبنی پیدا کرد و ما هم از خوشحالی بچه‌ها خوشحال بودیم. این خوشحالی اما درست جلوی در خله ما از بین رفت. هر چه در جیب‌هایم امی گشتم کلید در را پیدا نمی‌کردم. اصلاً نمی‌دانید چه حالی شدم. گفتن این موضوع به بچه‌ها یک طرف، بعدش این که خودمان چه کار کنیم و کجا برویم یک در دسر دیگر بود!

عجیب‌انگیز آنکه در بر ف و سرمانگذاشته‌اند؟
(می‌خندد) نه بعد از مدتی رفتیم از تلفن عمومی به خانه مادر همسرم زنگ زدیم و شب را آنجا گذرانیدیم. صبح وقتی سمت خله بر می‌گشتم دیدم سوپرمارکت سر کوجه کلید خانه‌ما را به عنوان گمشده به دیوارش کوبیده و وقتی پرسیدم کجا پیداایش کردید؟ گفت توی کوجه در بر فها افتاده